

تحلیل

من از سلاله درختانم

تحلیل تابلوهای داوود امدادیان



نازنین رحیمی

شاعر و منتقد

بر کاشتن سرو ابرکوه کهن‌سال‌ترین درخت.

اتفاق نظری نیست. چه حضرت آدم، چه رهگذری ناآشنا... فرقی به حال سرو ندارد. چهارهزارو ۵۰۰ سال است ریشه در این خاک دارد. شاید این درخت، پاسخ به ناهوشیار مردم است که خیال جاودانگی دارند.

و اما درخت و ریشه تاریخی آن

و بررسی نماد درخت به عنوان یکی از مکررترین نمادها، در آثار هنری ایران و فرش‌های ایرانی بسیار است. بررسی نقش‌مایه درخت زندگی بر روی فرش‌های ایرانی، تحلیل جنبه‌های نمادین این نقش‌مایه با توجه به اسطوره‌های مرتبط و نشان‌دادن کهن‌الگو بودن قالب‌های تصویری موجود، متشکل از درخت و نمادهای وابسته به آن، در دوره‌های تاریخی هنر ایران تکرار می‌شود. با نگاه کوتاهی بر آثار به‌دست‌آمده در تخت جمشید درمی‌یابیم که ایرانیان درخت سرو را مظهر درخت زندگی می‌دانسته‌اند که زندگی طولانی دارد و راست‌قامت و سبز همواره پابرجاست. درخت تنها موجودی است که پس از مرگ فصلی خود، دوباره زنده می‌شود و در عمرش چند هزار مرگ و زندگی را می‌بیند. از طرفی نیز عریان شدن هرسالس از برگ و دوباره برگ‌دارشدنش نیز نشانه مرگ و بازرایی درخت یکی از واژه‌ها و مفاهیم جدانشدنی فرهنگ و ادبیات و هنر ماست.

بلی:

من از سلاله درختانم...

در جهان شاهنامه هم درخت جایگاهی نمادین دارد تا بدان‌جا که نام ۵۷۰ درخت سرافراز را در شاهنامه می‌توان یافت. درخت در شاهنامه نماد پایداری و سربلندی است. آیین خاکسپاری مردگان در زیر درخت نیز در شاهنامه نمونه دارد. پیکر رستم را در باغ به خاک می‌سپارند و بر روی آن دخمه‌ای بلند می‌سازند. اسفندیار نیز آرزو می‌کند که ای کاش می‌توانست پیکر بی جان برادرش را در جایی به خاک بسپارد که درخت سر برآورده باشد. در جهان شاهنامه، نمونه‌هایی از سوزاندن درختان دیده می‌شود که سرانجامی تلخ در پی دارد. فرامرز به کین‌خواهی رستم، چناری را که شغاد -کشنده رستم- در درون آن پناه گرفته بود، آتش می‌زند؛ به کردار کوه آتشی برفروخت/ شغاد و چنار و زمین را بسوخت.

فریدون نیز در سوگواری فرزندش ایرج، درختان سرو را می‌سوزاند: گلستانش برکند و سروان بسوخت/ به بیکارگی چشم شادی بدوخت (کتاب درخت شاهنامه/ پورخالقی).

بعد از این اشاره‌های جسته‌گریخته و کوتاه به این بیزاریم که درخت‌های استاد امدادیان چه می‌گویند. چگونه به این نرمش بر چشم ما می‌نشیند و ریشه در سلول به سلول ما می‌دواند و به عبارتی لذت متن رولان بارت را بر ما بر ارمغان می‌آورد.

تو قامت بلند تمنایی ای درخت/ همواره خفته است در آغوش آسمان/ بالایی ای درخت/ دستت بر از ستاره و جانت بر از بهار/ زیبایی ای درخت» سیایش کسرابی.

اما چگونه است که آسمان ما در دل درخت‌های آقای امدادیان می‌خوابد و آرام می‌گیرد؟ از تکنیک و هنر و قلم نقاش که با زیبایی تمام بر تابلو نشست است که گویی جاودانگی را برای ما تصور کرده است. بگذریم به این علت که در حیطه کار من و ناتوانی‌ام نیست وگرنه استاد دل را به مهر می‌نشانند با هنرشان...

به جنبه روان‌شناختی اثر اشاره می‌کنم.

در آغاز بگویم: فروید برای غرایز زندگی و مرگ از این دو استفاده کرده:

- اروس: تعاملات اجتماعی، عشق و نیاز به بقااست
- تاناتوس: اعمال خطرناک مثل تمایل به جنگ و نابودی

چیزی که مشخص است و انتقادی که به فروید وارد است، انتزاعی بودن تمام این مسائل است. اما من به صورت تحلیلی روان‌شناختی به آن می‌پردازم. به نظرم تابلوهای نقاش مورد نظر ما سالیان است به مبارزه دو غریزه اروس و مرگ (تاناتوس) می‌پردازد و انگار تمام تابلوها اروسی است نجات‌دهنده برای تماشاگر. در دنیایی که نامنی و جنگ و گرسنگی و ترک‌شدن‌های تکراری و میل به نیستی، مدام آدمی را از پا درمی‌آورد... و تمایل آدمی به نیستی نظریه مرگ را بیشتر توجیه می‌کند.

تابلوهای امدادیان چون یک امدادگر در نقشی اروس‌گونه هم نقاش و هم تماشاگرش را به سمت زندگی سوق می‌دهد. یاد خدام می‌اقتم. به نظرم تابلوهای آقای امدادیان چون خیام است و مدام به ما می‌گوید هستیم با این تفاوت که خیام

دمی را خوش است اما امدادیان را همیشهگی.

لذت متن امدادیان خبر از زایش همیشگی دارد. شاید این درخت‌ها با تته‌های پرقدرت و سبیز و قرمز و زردهای پایدارشان، چون سربازانی استوار (غریزه اروس) از ما دفاع کنند (با توجه به مردمان کوچک و ناتوانی که کنار درخت ایستاده‌اند) شاید نقاش آنچه‌ان درد و ناامنی را حس کرده که همه عمر در پی ایستایی و مقاومت و ریشه استوار در خاک است. چون خیام ترس از مرگ او را واداشته که به پایداری ناب و چندین هزارساله‌ای چون درخت پناه ببرد و این تکرار این شاید است که ما را نجات می‌دهد و در لحظات نجات‌یافته نقاش (درخت‌هایش) شریک می‌کند.

این درخت‌ها همانا کاوه آهنگرند. خون سیایش‌اند و نجات‌دهنده‌ای هستند که مدام ریشه‌هایش دوباره در خاک زنده خواهند شد.

و چون حافظ:

نه هر درخت تحمّل کند جفای خزان

غلامِ همّتِ سروم که این قدم دارد

و درخت‌های داوود امدادیان تحمل می‌کنند جفای خزان را. به زیباترین شکلی ما را در این استواری و نوشدن شریک می‌کند و این‌گونه به لذت متنی تماشایی می‌رسیم.

چراکه جاودانگی خیال ناهوشیار آدمی‌ست آن هم در زمانی که روزی چند بار می‌میریم.



از تنهایی پرهیاهو تا یک‌تازی زوال

درباره نمایشگاه آثار فاطمه اسلامیان با عنوان سردگی



حسین کنجی

یک تحول در کارنامه کاری او و تمرین جدی هنرمند برای بیان تازه است. او به درستی بر بیان احساسی دو‌زائر چاپ دستی و هنر چیدمان تکیه و سعی کرده یک دغدغه احساسی و امروز را به میان بکشد. بهره‌بردن از ورق زینک، جزئیات و بافت‌های پیچیده، چاپ دستی با جوهر تکر رنگ، همه در خدمت موضوع قرار گرفته‌اند. موضوعی که سترونی آن هر روز بیش از پیش محل دغدغه جمعی جهان قرار می‌گیرد. زوال خاطره، زیبایی و از همه مهم‌تر معنا. هنر معاصر با بهره‌گیری از تنوعی از مدیاها و تاکید بر چیدمان و رسانه سعی می‌کند حرف خود را بزند. اسلامیان با چیدمان قطعات چاپ دستی درخت‌ها بر روی زینک، در اتاقی درست روبه‌روی ویدئویی که موقعیت واقعی درخت‌ها را نشان می‌دهد، خواسته مخاطب را در یک موقعیت قضاوت و در مواجهه عتی‌تر در برابر زوالی که از آن سخن می‌گوید قرار دهد. چیدمانی که واقعیت را در برابر حقیقت، گویی قرار داده است.

آثار تازه اسلامیان، در ادامه نمایشگاه پیشین هنرمند در گالری ثالث که با عنوان تنهایی پرهیاهو به نمایش گذاشته شده بود و سخن از تنهایی انسان معاصر می‌کرد، دست روی تنهایی طبیعت و زوال زیبایی و معنا گذاشته است و هولناکی برهوت بی‌رنگ پیرامونش را ترسیم می‌کند. کنتراست بین آثار تیره و نواحی روشن‌تر به قطعات همچون کلمات، عمق بخشیده و پس‌زمینه ساده بر پیچیدگی و عمق تکرانی، طرح چاپ‌شده و سترگی موضوعی که از آن سخن می‌گوید افزوده است. این ترکیبی زیا از هنر و طبیعت است که ماهیت اشیای مورد استفاده در فرایند چاپ را به تصویر می‌کشد. او می‌خواهد زوال را به تصویر بکشد و جاودانه کند. همچون کسی که یأس را دامن می‌زند تا به امید برسد. «در مجموعه پیش‌رو تلاش من جاودانه‌کردن ابژه رو به زوال است؛ چراکه هرچقدر زوال بیشتر خودش را در اطرافم عریان می‌کند، به همان میزان بار حافظه جمعی چندهزارساله، مرا به عکس‌العمل در برابر این زوال وامی‌دارد.»

کیکی اسمیت، هنرمند آمریکایی که به خاطر چاپ، مجسمه‌سازی و طراحی‌اش معروف است، در جایی گفته بود: «من واقعا کار چاپ را دوست دارم. این مانند یک راز است و شما سعی می‌کنید بفهمید که چگونه آن را مهار کنید.»



این نقل قول منعکس‌کننده ماهیت پیچیده و اغلب غیرقابل پیش‌بینی فرایند چاپ و البته فرایند خلق اثر هنری است. همان که در نقاشی و مجسمه هم ما از هنرمندان مطرح این حوزه شنیده یا دیده‌ایم. کارهای فاطمه اسلامیان ضمن آنکه سعی کرده است از هنر پیشینی چاپ پیروی کند، در تلاش برای معاصرشدن نیز با بهره‌گیری از هنر چیدمان و متن، راهی برای بیان دغدغه‌های امروزین گشوده است. اما اینکه چقدر در بیان خود موفق بوده است باید آن را به آینده و ادامه مسیر او وابسته دانست.

«برای من درخت‌ها همان تن‌هایی هستند که گاه آرام از بین می‌روند و گاه به شکل محسوس و یکباره جای خود را به آسمان‌خراش‌ها و برج‌ها می‌دهند». درخت‌ها اینجا مصادیق بارز زیبایی و معنا هستند. در آثار او جایی که درختان به صورت‌های منفرد، خشک، بسیار تیره و ترسناک همچنان تنها پناهگاه برندگان هستند، یا جایی که در یک مدیا ویدئویی کوتاه در موقعیت‌های زمانی و مکانی متفاوت همچنان نقش اندک زیاسازان زندگی و آسایش‌بخشان را بازی می‌کنند، از یک دغدغه و احساس تکرانی سترگ، یعنی معناباختگی زندگی حرف می‌زند. اما شاید در این آثار و کلیت نمایشگاه نیاز به شرح و بسط بیشتر برای دستیابی به معاصرترشدن احساس می‌شد. ایده مرکزی و آنچه در استیتمنت نیز بدان اشاره می‌شود، در ادامه یک دغدغه عمومی و جهانی است و حرف تازه‌ای نیست. اما از منظر هنر مدرن شاید این یک مسیر متفاوت و یک تمرین برای خود هنرمند تلقی شود. هانری ماتیس که به‌ویژه به عنوان یک مجسمه‌ساز و نقاش شناخته می‌شود، چاپگری را به عنوان بسط طراحی می‌دید و از فرایند فنی آن به عنوان راهی برای نشان‌دادن چگونگی تکامل بینش هنری خود در سراسر یک اثر استفاده می‌کرد. آنچه فکر می‌کنم فاطمه اسلامیان هم می‌تواند به آن بیندیشد و از آن راهی به دنیای نقاشی خود پیدا کرده و به بیانی معاصرتر او را برساند.

در هنر چاپ دستی، استفاده از زینک می‌تواند به عنوان یک ابزار خلاقانه برای هنرمندان عمل کند که به آنها اجازه می‌دهد تا با استفاده از تکنیک‌های سنتی و مدرن، آثاری با جزئیات بیشتر و دقت بالاتر خلق کنند. همچنین، ورق‌های زینک به دلیل مقاومت در برابر آب و روغن، امکان چاپ‌های مکرر و بادوام را فراهم می‌آورند که این خود یک مزیت بزرگ در صنعت چاپ به شمار می‌رود. اما اینکه از زینک به عنوان یک اثر یکتا بتوان یاد کرد و مزیت پیشینی آن را کنار گذاشت و از آن به عنوان یک ضد مزیت یاد کرد خود می‌تواند سویی معنای تازه در آثار فاطمه اسلامیان باشد که متریال تکثیرشونده را برای به ترسیم درآوردن طبیعتی به کار گیرد که با تمام فراوانی فعلی تکثیرشدنی نیست و به‌خصوص در آستانه تخریب و از دست رفتن است. به طور کلی، ترکیب چاپ دستی و زینک را می‌توان به عنوان یک انتخاب هنری خلاقانه و جسورانه در نظر گرفت که مرزهای چاپ سنتی را جابه‌جا می‌کند و فرصت‌های جدیدی را برای بیان هنری باز می‌کند.

از نظر سبکی، به دلیل بافت و شکل، آثار فاطمه اسلامیان می‌توانند با اکسپرسیونیسم مرتبط باشد که تجربه عاطفی را بر واقعیت فیزیکی ترجیح می‌دهد. هنر اکسپرسیونیستی اغلب شامل تصویرسازی‌های شدید و عاطفی از موضوعات است و استفاده از تن‌های تکرنگ در این‌ن قطعه اثر دراماتیک‌ر را تشدید می‌کند. جزئیات دقیق و پس‌زمینه بافت‌دار نشان‌دهنده دیدگاه شخصی و ذهنی است که یکی از ویژگی‌های اصلی اکسپرسیونیسم است. اما به‌طور جایگزین، این آثار همچنین می‌توانند با هنر انتزاعی نیز در ارتباط قرار بگیرند؛ به‌خصوص آنجا که بر استفاده از شکل‌ها، رنگ‌ها، فرم‌ها و علائم حرکتی برای دستیابی به اثر خود تمرکز دارند تا نمایشی واقعی از واقعیت بصری پیرامونی هنرمند ارائه کنند. طبیعت انتزاعی اثر هنری به بینندگان اجازه می‌دهد تا آن را به روش‌های مختلف تفسیر کنند و تخیل و تجربیات شخصی خود را درگیر کنند.

گالری

«سیاه» در نمایشگاه «هموندگان» در گالری ریشه

نمایشگاه هموندگان بر اساس ایده «پسانسان» شکل گرفته؛ رویکردی که مرکزیت انسان در هستی را نقد می‌کند و راه نجات را در برابری و آشتی جویی با هر دیگری و به حاشیه رانده و بازگشت به پیوند آغازین با طبیعت می‌یابد. در این نمایشگاه با آثاری از هفت هنرمند روبه‌رو هستیم که از طرف کیوریتور نمایشگاه، هدا سرگردان، گردآوری شده و در باغ‌گالری ریشه ۲۹ به نمایش درآمده‌اند.
میترا سلطانی یکی از این هفت هنرمند، هنرمند چندرسانه‌ای است که بر ساختن تصاویری معاصر از ادبیات کهن فارسی متمرکز است و طبیعت در آثارش همواره حضور دارد. گاه به‌عنوان موضوع و گاه ماده کار. «سیاه» عنوان اثر میترا سلطانی در نمایشگاه «هموندگان» است؛ چیدمانی در تعامل با محیط و مخاطب که روایت هنرمند از گنبد سیاه «هفت پیکر» نظامی است.

چیدمان سیاه در تعامل با مخاطب به نگرهای سه‌بعدی بدل می‌شود که نقاشی بهزاد از کاخ خورنق را به یاد می‌آورد. فیگورهایی که در ساختار داربستی و بر روی بالکن و بلکان قرار می‌گیرند و درختان قیراندود معلق را از زوایای مختلف نظاره می‌کنند و هم‌زمان به صدایی مرموز که از سوی مهدی بهبودی و بر اساس ساختار اثر ساخته شده، گوش می‌دهند.

صدایی که در نهایت به تصویری از این بیت در بالکن ختم می‌شود:

زین سیاهی خبر ندارد کس/ مگر آن کاین سیاه دارد و بس

هنرمندان حاضر در نمایشگاه هموندگان: محمود محرومی، میترا سلطانی، مهسا کریمی‌زاده، پونه اوشریدی، مریم بهروزینیا، مهدی بهبودی و راحله نورآور هستند و نمایشگاه تا ۲۹ تیر در فضای باغ‌گالری ریشه ۲۹ برقرار است.



«حراج به دلیل تغییر شغل»

حراج تبادلی، گالری طراحان آزاد با همکاری بن‌گاه، کتاب‌های این نشر را به صورت تبادل با کارهای هنری برگزار می‌کند.
زمان برگزاری ۲۸ اردیبهشت تا ۲۷ خرداد ۱۴۰۳
کار در برابر کتاب، همه می‌توانند در این حراج کارهای خود را جهت تبادل با کتاب‌ها ارائه کنند. این تبادلات زیر نظر گالری طراحان آزاد و بدون محدودیت ماده و محتوای به‌کاررفته در آثار، در هفته‌های ابتدایی تحویل گرفته خواهد شد و معادل ارزش توافق‌شده، کتاب‌های نشر بن‌گاه تحویل داده می‌شود.
زمان مبادله آثار با کتاب‌ها: ۲۸ اردیبهشت تا ۱۱ خرداد و زمان حراج زنده: هفته پایانی رویداد ۱۱ تا ۲۵ خرداد.
در این هفته کارهای مبادله‌شده با کتاب‌ها به همراه کتاب‌های باقی‌مانده، برای عموم به حراج گذاشته خواهد شد. همه عواید به آسیب‌دیدگان سیستان وبلوچستان اهدا می‌شود.

